

پیشگامان علم و ادب
سال پنجم علوم انسانی

نقد و بررسی کتاب

- رجال ایران در دوره قاجار و مرز... / سیروس فرمانفرمایان
- نقدی کوتاه بر سه کتاب خواندنی / دکتر انور خامه‌ای
- ترجمه انگلیسی سفرنامه حاج سیاح به فرنگ / پیترا یوری / مینو مشیری

رجال ایران در دوره قاجار

سیروس فرمانفرمائیان

و مرز فایده‌ای خدمت و خیانت

Iran and the Rise of Reza Shah

From Qajar collapse to pahlavi Rule

by cyrus Ghani

London and New York, Tauris Publishers,

1988. pp.434

ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار

و نقش انگلیسیها

نوشته سیروس غنی - ترجمه حسن کامشاد

تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷، ۵۱۱ صفحه

۲۹۶

نزدیک به شصت سال است که من با دکتر سیروس غنی دوست نزدیک هستم. این مرد تیزهوش وکیل بین‌المللی مبرز است و تخصص‌اش در Corporate law & contracts می‌باشد. به جز این، در تاریخ جنگ جهانی دوم و تاریخ سینما نیز مطالعات وسیعی کرده است و در این دو رشته، بی‌گمان صاحب‌نظر است. تاریخ معاصر آمریکا را نیز به خوبی می‌شناسد.

در این چند سال اخیر، بخصوص بعد از حوادث دو دهه اخیر ایران، نظرش به تاریخ معاصر ایران و به ویژه «رضاشاه» جلب شده است و با استفاده از اسناد منتشر شده اخیر وزارت امور خارجه انگلستان، این کتاب را نوشته است که خود کتاب در آمریکا و ترجمه فارسی آن در ایران به چاپ رسیده است. متن انگلیسی آن به همت همسر دکتر غنی، کارولین، به خوبی ویرایش شده است.

دوستی که پیش از من این کتاب را خوانده بود، می‌گفت: «سرما خورده بودم و تنها در خانه خود را به خواندن این کتاب مشغول داشتم بودم. مطلب کتاب، شبیه به یک رمان پلیسی است و نتوانستم آن را زمین بگذارم.»

* ترجمه فارسی کتاب مورد نقد و بررسی سیروس فرمانفرمائیان توسط دکتر حسن کامشاد انجام شده است و انتشارات نیلوفر در ۵۱۱ صفحه در تهران منتشر کرده است.

وقتی خود من نیز آن را خواندم، دیدم که از هر جهت، حق با این دوست من است. کتاب، واقعاً نیز، بی‌شبهات به یک رمان پرهیجان پلیسی نیست و تمام عوامل ساختن یک «انتریگ پلیسی و سترن» در آن موجود است. نخست، یک دختر زیبا به نام ایران وجود دارد که هر خان کردن کلفت منطقه، از بلوچ و خزعلی گرفته تا بختیاری و ترکمن، خواهان و حتی مدعی گوشه‌چشمی، کرشمه‌ای و لطفی از جانب اوست. به جز این عشاق خانگی، تعدادی هواخواه پر قدرت خارج از خانواده نیز به نام‌های رعب‌انگیز روس و انگلیس وجود دارند که تشنه وصال اویند.

از سوی دیگر، این بانوی زیبا، تعدادی قوم و خویش دارد که به وسوسه پول و زوری که به مقتضای شرایط، از سوی این عاشقان دلخسته، تقسیم می‌شود، با این یا با آن سر و سری دارند و چون نویسنده آنها را در نقش فاسد و توطئه‌گر و مال‌دوست نشان داده است طبعاً در این نمایشنامه، آنها علاقه‌ای به خود «ایران خانم» ندارند و تنها فکر و ذکرشان حفظ خویش و مال دنیا است.

به این ترتیب، نویسنده تمام عوامل ساختن یک نمایشنامه پرهیجان را فراهم آورده است و فقط به یک قهرمان نیاز دارد که از میان مردم محروم و ستم‌دیده برخاسته باشد و به یاری شجاعت و تهور و شعور خویش، به این هرج و مرج و فساد و ملوک‌الطوایفی پایان بخشد و «ایران خانم» را نجات دهد. این مرد «رضاخان» نام دارد.

* * *

می‌دانیم که اصولاً تاریخ را به دو گونه می‌توان نوشت. یا همچنان که از ریشه یونانی آن برمی‌آید، history را به معنای نقل رویدادها بگیریم و حوادث را پشت سر هم و البته، با ذکر ماخذ، نقل کنیم و قضاوت نهایی را، کاهلانه، به خواننده بسپاریم، که در این صورت، تاریخ‌نویس، نقالی بیش نیست. یا این که در نگارش تاریخ، به دنبال علل و نتایج رویدادها باشیم و هیچ حادثه‌ای را به صورت انتزاعی در نظر نگیریم و مورد بررسی قرار ندهیم و حداقل خود بدانیم که هیچ حادثه‌ای مستقل از پس و پیش خویش نیست و هر پدیده تاریخی علت و معلولی دارد.

در این صورت، تاریخ‌نویس نه تنها ناگزیر از بی‌طرفی است، بلکه آشنایی دقیق با شرایط زمان و اوضاع و احوال و محیط فرهنگی و نظام ارزش‌های وقت در دوره تاریخی مورد مطالعه، یک ضرورت غیرقابل اجتناب است. به عنوان مثال، در عصر پیش از اختراع موتور، نمی‌توان از کندی حرکت ستون‌های نظامی انتقاد کرد.

به نظر می‌رسد که نویسنده کتاب خواسته است یک تاریخ تحلیلی بنویسد ولی در عمل

دچار دو اشکال عمده شده است:

اول این که تقریباً، به طور انحصاری، به منابع رسمی انگلستان و اسناد وزارت خارجه تکیه کرده است که با توجه به نیات و سیاست‌های استعماری آن کشور، همیشه قابل اطمینان نیست.

دوم این که در قضاوت‌های خویش، شرایط زمان را در نظر نگرفته است.

به عنوان مثال، با آنکه نویسنده شرایط و اوضاع و احوال آن دوره را روشن نمی‌کند، خواننده منصف می‌تواند در قضاوت شخصی خویش، دریابد که رجال آن زمان، در حال و هوای عطش استعماری غرب در اوایل قرن بیستم، در چه شرایط دشوار و طاقت‌فرسایی توانستند استقلال و تمامیت ایران را حفظ کنند. نویسنده از دیدگاه امروزه غربی (به ویژه دید آمریکایی)، و طبق نظریه مستعمره‌جویان، وقایع و رجال آن زمان را قضاوت و محکوم می‌کند و آنچنان قضاوت می‌کند که گویی همه آنان در دنیای امروز زندگی می‌کردند.

در پایان هر بخش از کتاب، نویسنده فهرست منابع خود را به تفصیل آورده است که به همت ایشان باید تحسین گفت. اگر این فهرست به دقت مورد مطالعه قرار گیرد، نکته جالبی خود را نمایان می‌کند. برای روشن شدن موضوع و به عنوان مثال، فهرست منابع فصل هفتم را برمی‌گزینیم. از ۷۹ منبع ذکر شده، ۲۲ منبع از منابع ایرانی است که تازه در خود آن، حسن ارفع ۴ بار، نیازمند ۵ بار و مهاجر ۳ بار تکرار شده است. بقیه، تقریباً فقط از بایگانی‌های انگلیسی و منابع خارجی که آنها نیز تکیه به منابع انگلیسی دارند به دست آمده‌اند.

۲۹۸

در عمل از تاریخ‌دانان ایرانی (و نه از شرح حال‌نویسان) تنها چند نفر ذکر شده‌اند که آن‌ها هم بیشتر اطلاعات خود را از منابع خارجی گرفته‌اند. به عبارت دیگر در سرتاسر کتاب، جای منابع مستقل و قابل اتکای ایرانی، مانند آرشیو بانک‌ها و شرکت‌ها، وزارت‌خانه‌ها و نخست‌وزیری‌های ایران عجیب خالی است.

جالب این که در این تحقیق، از اسناد روسی که به دلیل رقابت دائمی‌اش با انگلستان، می‌تواند در روشن شدن وقایع پشت پرده یاری دهد. تقریباً هیچ استفاده نشده است و فقط گاه به گاه، آن هم در ارتباط با انگلیسی‌ها، اینجا و آنجا، اشاراتی به بعضی گزارش‌ها شده است. از گزارشات آلمانی‌ها که در دوران جنگ جهانی اول در ایران بسیار فعال بودند هیچ آثاری نیست. دلیل این امر را البته می‌توان حدس زد. نویسنده به زبان انگلیسی مسلط است و منابع انگلیسی را در اختیار دارد. به طور وضوح، دسترسی به منابع ایرانی نداشته است و همچنین با زبان روسی آشنا نیست. ممکن است عذر نویسنده به عدم دسترسی به اسناد ایرانی و ندانستن زبان روسی قابل پذیرش باشد اما جنوابگوی نقص منابع در یک کتاب تاریخی با ارزش نمی‌باشد. شاید نویسنده می‌توانست به کتاب *Russia and British Imperialism in Iran, 1875-1914*

نوشته، دکتر فیروز کاظم‌زاده نیز برای رفع این نقص نظری بیان‌کننده و شاید نویسنده این کتاب را بررسی کرده باشد و تصمیم گرفته باشد که به مسائل دوران رضاشاه چیزی نمی‌افزاید.

به هر حال، در آن دوران، ایران کشوری ضعیف و زیر فشار شدید روس، انگلیس و آلمان بود و دولت انگلستان برای جلوگیری از نفوذ روس‌ها و آلمان‌ها که در ایران بر ضد انگلیس‌ها به شدت فعالیت می‌کردند و به منظور حفظ مستعمره‌های خود و در درجه اول هندوستان، و همچنین تداوم تسلط خود بر منابع نفتی و سایر منافع اقتصادی خویش، تدابیر گوناگون اندیشیده بود و کشور ایران را چه از نظر نظامی، با حضور مستمر سربازان انگلیسی در خاک ایران و چه از نظر مالی، با در دست گرفتن گمرک و نفت و نشر اسکناس و نظایر آن، در کنترل خود داشت.

اینک این سؤال پیش می‌آید که انگلستان، چگونه ایران را از نظر مالی کنترل می‌کرد. باید دانست که در نظام‌های ملوک‌الطوایفی، از جمله در آن دوره از تاریخ ایران، با اینکه قوانین پس از مشروطیت برجا بودند، درآمد حکومت مرکزی، جز از منابع نفتی، از راه مالیات‌گیری سنتی تأمین می‌شد و در سال‌های پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه، این منابع به دست روس و انگلیس افتاده و در دسترس دولت ایران نبود و آن‌چنان که از مکاتبات سفارت انگلستان با وزارت خارجه آن کشور برمی‌آید، مقامات دولت ایران مجبور بودند همه بودجه کشور را مستقیماً از منابعی که تحت کنترل انگلستان بود تأمین کنند.

در آن زمان تقریباً درآمد مرتب ایران، از منابع نفتی و گمرکی حاصل می‌آمد که سرکیسه آن نیز دست انگلستان بود که با انواع حساب‌سازی‌های خود می‌توانست به هر میزان که می‌خواست، مقدار آن را کم و زیاد کند. علاقمندان، برای کسب اطلاع بیشتر در این مورد می‌توانند به کتاب «از تهران تا کاراکاس» نوشته منوچهر فرمانفرمایان مراجعه کنند و ببینند که چگونه دولت انگلیس هزینه‌های ارتشی خود و هزینه سفرها و حتی حقوق ماهانه افسران خود را به حساب دولت ایران می‌گذاشت. منبع اطلاع مهم دیگری، گزارش آرمیتاژسمیت (Armitage Smith) درباره حساب‌سازی‌های شرکت نفت انگلیس است که در سال ۱۹۲۱ تهیه و به دولت تقدیم شد. خود وی یک حسابرس انگلیسی بود.

در آن دوران، به دلایل استراتژیک و به خاطر حفظ منافع نفتی خود، دولت انگلستان، استان خوزستان را کاملاً از دست حکومت ایران خارج کرده بود و اداره استان‌های فارس و بختیاری را نیز عملاً در اختیار داشت.

متأسفانه نویسنده این قبیل نکات را برای خواننده توضیح نداده است و فقط به ذکر وقایع اکتفا کرده است.

ایران
برآمدن رضاخان
برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها

سفر وین عشق
در دهه حسن دانسیا



با این همه، یک خواننده معمولی با خواندن این کتاب دچار احساس دوگانگی می‌شود. از یک سو احساس حقارت و سرخوردگی به وی دست می‌دهد و از سوی دیگر از اینکه در آن شرایط دشوار و تحمل‌ناپذیر، رجال ایران به راستی با چنگ و دندان، استقلال و تمامیت ایران را حفظ کرده و در اولین فرصت به این دوران خفت‌بار خان‌خانی خاتمه داده‌اند، احساس غرور می‌کند.

دورانی به راستی سخت و تلخ بود. روس‌ها در شمال به آذربایجان و گیلان و مازندران چشم طمع دوخته بودند که حوادث میرزا کوچک‌خان به همراهی حیدرخان و پیشه‌وری و ثقة‌الاسلام تبریز نمونه‌های کوچکی از بروز آن بود و انگلستان همه کاره کشور بود تا به حدی که حتی شاه مملکت، برای خروج از پایتخت، می‌بایست از سفیر انگلیس اجازه بگیرد. نورمن (Norman)، وزیر مختار انگلستان، چندین بار در نامه‌های خویش این عبارت موهن را به کار برده است که «... پیش از این که اجازه داده شود که پادشاه سفر کنند...»

گرچه بسیاری از تاریخ‌نویسان معاصر به نکات مثبتی در دوران پادشاهی احمدشاه اشاره کرده‌اند و گرچه وی با همه علاقه‌اش به مال و ثروت، هرگز چشم طمع به اموال مردم عادی ندوخت، لیکن نباید فراموش کرد که وی در مقام شاه مشروطه مملکت، مرتباً از حکومت ایران و حکومت انگلستان، به بهانه‌های گوناگون مانند هزینه سفر، تقاضای پول می‌کرد و هر چه به

دست می آورد، به خارج از کشور انتقال می داد.

به جز پادشاهی بی تصمیم و پول دوست، یک دولت مرکزی در عمل وجود نداشت که به خوبی در کتاب برآمدن رضاشاه دیده می شود. از سوی دیگر مردمان نیز فقیر بودند و در مخارج حکومت نمی توانستند سهم باشند. لیکن همه ایالات ایران و از جمله سه ایالتی که حکومت انگلستان عملاً مالک الرقاب آن بود، به طور رسمی، زیر نظر والی ها اداره می شد و چشم کارمندان دولت و قوای انتظامی و حتی مردم عادی، به دست والیان دوخته بود که می بایست حقوق و هزینه های آنان را تأمین کند.

متأسفانه در این کتاب به این گونه مطالب اشاره ای نرفته است، لیکن در نوشته های ارزشمند عبدالله مستوفی و میس لمبتون (Miss Lambton) و دیگران به تفصیل در این مورد بحث شده است و خواننده بی غرض با مراجعه به آنها می تواند دریابد که وصول مخارج کشور از انگلیس که امروزه فساد نامیده می شود، در آن دوره امری مرسوم و اغلب با اجازه و اطلاع دولت مرکزی انجام می گرفت.

در آن شرایط دشوار خانخانی که ترکمن ها و بختیاری ها، خزعلی ها و بلوچ ها، کردها و شاهسون ها و بقیه کوچکترین مسئولیتی در قبال دولت مرکزی احساس نمی کردند و هر صاحب ایل و مالک منطقه ای، خود را فرمانروایی به حساب می آورد و پرچم ایران، همچنان که نویسنده به آن اشاره می کند، فقط در چند شهر عمده ایران به اهتزاز درمی آمد. چه کسی جز رجال آن زمان تمامیت مملکت را حفظ کردند تا سرانجام به دست رضاشاه تمرکز یابد؟

آیا واقعاً همه رجال آن زمان خائن و وطن فروش بودند؟

چه نیرویی جز موقع شناسی و زحمت و پشتکار و حيله گری و سیاست بازی رجال آن دوره، مانع از آن شد که سواحل شمالی خلیج فارس نیز همچون جنوب آن، آن گونه که انگلستان می خواست، به صورت شیخ نشین های کوچک در نیاید؟

نویسنده فراموش می کند که کشور ایران، در دوران سلسله قاجار، همچنان که از زمان سلجوقیان و به ابتکار خواجه نظام الملک مرحوم شد، به ایالت های متعدد تقسیم شده بود که اکثراً میبانی قبیله ای داشت. شاه یا حکومت مرکزی، برای سرپرستی و اداره هر استان، یکی از رجال را تعیین می کرد که اصطلاحاً «والی» نامیده می شد.

این والی یا استاندار، وظایفی داشت که شامل ریاست بر ارتش مستقر در آن منطقه، برقراری امنیت عمومی و حفاظت راه ها، رسیدگی به اختلافات قبایل محلی، جمع آوری غله، ساختن و ترمیم بناهای دولتی و عمومی مانند، دارالحکومه، بازار و مساجد و نظایر آنها، فراهم آوردن امکانات آموزش و پرورش، کمک به بینوایان، رسیدگی به دعاوی، تعیین مرزهای املاک و حق

آیه‌ها، و مهم‌تر از همه وصول مالیات براساس تشخیص خود و عرف محل بود.

هر سال، والی می‌بایست قسمتی از درآمد مالیاتی را برای دولت مرکزی بفرستد و مقداری از محصول غله و سایر تولیدات محلی را به شهرهای بزرگ دیگر منتقل کند. دولت مرکزی هیچ دخالتی در مورد پرداخت حقوق و هزینه‌های دفتری و مخارج مستخدمین اداری و ارتشیان نمی‌کرد و هیچ مسئولیتی نیز در این مورد به عهده نمی‌گرفت و این هزینه‌ها را، والی، از منابع محلی و مالیات‌های وصول شده در ایالت، تأمین می‌کرد.

اکثر والیان، وظایف خود را با حسن اداره و سلوک و مردم‌داری و با توجه به عرف و وضع اجتماعی محل انجام می‌دادند و آنهایی که در حق مردم اجحاف به عمل می‌آوردند، دیر یا زود، بالاخره از سمت خود عزل می‌شدند و البته تردیدی نیست که امور همیشه نیز به درستی انجام نمی‌گرفت. لیکن والیان مقتدر و مدیر نیز کم نبودند و در هر حال، توازن و تعادلی میان مردم و دستگاه اداری برقرار بود. برای نمونه، به منظور رفع خرابکاری‌های شجاع‌السلطنه، پسر مظفرالدین‌شاه در فارس، از شوال ۱۳۲۳ غلامحسین خان غفاری (ملقب به صاحب اختیار) به سمت والی فارس برگزیده شد. شرح حال این مأموریت به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی در مرکز تحقیقات تاریخی گزارش شده است.

والیان البته حقوق و هزینه‌های شخصی و مخارج سفره و میهمانی‌ها و امثال آن را نیز از همین محل تأمین می‌کردند و این روش کار، روش پوشیده‌ای نبود و در نوشته‌های تاریخ‌نویسان معاصر، به صراحت در این موارد سخن رفته است و در مجموعه استاد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، صورت‌های ریزی از این قبیل هزینه‌ها را می‌توان یافت.

نویسنده کتاب، بسیاری از رجال ایرانی آن دوره را «فاسد» می‌نامد. دلیل این ادعا چیست و بر مبنای کدام اسناد چنین مهری بر پیشانی این افراد زده می‌شود؟ البته اسناد رسمی دولت انگلستان.

آیا خواننده از خود نمی‌پرسد که دولت انگلستان که تمام قدرت و اقتصاد را در اختیار داشت به چه دلیل به یک والی پول می‌پردازد؟ و چرا والی، این پول را از آنان می‌گیرد؟ و مهم‌تر از همه، این پول صرف چه هزینه‌هایی می‌شود؟

نویسنده این سطور، درباره سایر رجالی که به نحوی در این کتاب مورد تهمت فساد قرار گرفته‌اند، چیزی نمی‌داند و خود را طبعاً قادر به دفاع از آنان نیز نمی‌بیند، لیکن به دلایل آشکار، از شرایط کار و نحوه عملکرد عبدالحسین میرزا فرمانفرما اطلاع دارد و می‌تواند به طور قاطع اعلام دارد که اگر نحوه قضاوت نویسنده کتاب درباره سایر رجال ایران آن زمان نیز بر روال و متوالی است که در حق او انجام گرفته عمیقاً جای تأسف است.

IRAN AND THE RISE OF REZA SHAH

From Qajar Collapse
to Pahlavi Rule

Cyrus Ghani

L. B. Tauris Publishers
LONDON • NEW YORK

۳۰۳

نام نیک رجال چشم از جهان فرو بسته، که قادر به دفاع از خویش نیستند، نه تنها ماترک ارزشمندی برای بازماندگان آنان است، بلکه یک میراث ملی نیز به شمار می‌رود و نباید به سادگی با آن بازی کرد.

نویسنده کتاب، با توجه به ارتباط مداومی که با بازماندگان فرمانفرما داشت، به سادگی می‌توانست از آنان بپرسد که آیا از چند و چون مبالغی که دولت انگلستان به وی پرداخته است و نحوه این پرداخت‌ها خبری دارند یا نه، و پس از آن، اگر جواب‌های شنیده برای وی قانع‌کننده نبود، می‌توانست نظر و اسناد ارائه شده آنان را بی‌اعتبار تلقی و اعلام کند.

اگر به دست آوردن اسناد و مدارک از منابع داخل کشور ایران، به دلایلی برای وی دشوار بود، به راحتی بازماندگان فرمانفرما و قوام‌السلطنه‌ها و مدرس‌ها و تیمورتاش‌ها که در دسترس ایشان بودند.

در بخش قدرشناسی کتاب، نویسنده از چند نفر نام برده است که نویسنده این سطور با سه نفر از آنها مستقیماً راجع به کتاب مورد بحث تبادل نظر کرده است.

آقای دکتر همایون کاتوزیان، با تشکر از این که نویسنده یاد ایشان را در کتاب ملحوظ داشته‌اند و اعلام این نکته که در تنظیم متن کتاب نقشی نداشته و فقط در جریان یک میهمانی، با نویسنده کتاب سخن گفته‌اند، موافق بودند که نحوه و عرف کار والیان، در دوره قاجار کاملاً به

ترتیبی بوده است که نویسنده این سطور به آن‌ها اشاره کرد.

آقای ابراهیم گلستان، ضمن تأکید بر این نکته که پدر مرحومشان، مدیر روزنامه معروف «گلستان» با فرمانفرما در شیراز اختلاف نظر داشتند، تأیید کردند که مرحوم فرمانفرما والی محبوبی بود و در دوران والی‌گری خویش، مردم فارس را از عواقب دردناک قحطی نجات داد و به همین دلیل، در لوحه مخصوصی در شیراز، از وی به خوبی یاد شده است.

آقای غفاری نیز قبول داشتند که نحوه کار والیان در آن زمان به همین ترتیب بوده است و غلامحسین خان غفاری «صاحب اختیار»، پدر بزرگ ایشان، که با فرمانفرما نیز دوستی داشت، درست به همین روش در فارس والی‌گری می‌کرد.

بنابراین گناه رجال آن دوران که در چارچوب عرف مرسوم کار کرده‌اند چه می‌تواند باشد؟ در چندین جای کتاب آمده است که دولت انگلستان، در طول مدتی که فرمانفرما والی فارس بود، ماهانه مبلغ ثابت ۶۰۰۰ تومان به وی پرداخته است.

مسلم است که این مبلغ، آشکارا و از طریق بانک شاهی به ایشان پرداخته شده است و کسی نیز هرگز قصد پنهان داشتن آن را نداشته است. همچنین اسناد دیگری نیز وجود دارند که نشان می‌دهند وقتی فرمانفرما در نقاط دیگری از کشور والی یا فرمانده نظامی بود، در شرایط ویژه و به منظورهای مشخص، وجوهی به وی پرداخت شد، ولی چرا؟

چنانکه قبلاً به آن اشاره شد، اگر این مبلغ از طرف دولت انگلستان، که در آن زمان امور اقتصادی کشور را در اختیار داشت، بدین‌سان پرداخت نمی‌شد، و با توجه به اینکه دولت مرکزی نیز قادر به تأمین و تأدیه چنین مبلغی به والی خود نبود، لاجرم این بار، به شانه کشاورزان و کسبه و تجار شهر می‌افتاد.

پیش از این گفتیم که یکی از وظایف والیان، جمع‌آوری مالیات، طبق قانون و سنت محل بود که قسمتی از آن نیز می‌بایست برای دولت مرکزی ارسال می‌شد و هزینه‌های محلی و مخارج ژاندارم و غیره هم از همین منبع تأمین می‌شد.

جز اینکه قضاوت و تشخیص روش صحیح کار، اصولاً و براساس عرف زمان به عهده والی گذاشته شده بود، عقل سالم، حتی هم امروز نیز، راه برگزیده فرمانفرما را بیشتر می‌پسندد، بخصوص که وی در مقابل این مبلغ، هیچ خدمت مشخصی برای انگلیسی‌ها انجام نداده است و مصلحت دولت انگلستان را بر مصلحت ایران ترجیح نداده است. این مبلغ، فقط مردم محلی را از فشار مالیات بیشتر رهانده است و امنیت منطقه فراهم آمده است و بی‌تردید، همچنان که در کتاب زندگی‌نامه فرمانفرما نیز به آن اشاره رفته است، با همین وجوهات بود که فرمانفرما توانست مردم فارس را از عواقب وخیم قحطی معروف آن منطقه نجات دهد.

در کتاب مورد بحث همچنین آمده است که رضاشاه به سفیر انگلیس گفته است که ۷۰۰۰۰ تومان از صارم الدوله و ۳۰۰۰۰۰ از فرمانفرما پس گرفته است. این ماجرا مورد تأیید مادرم و برادرانم منوچهر و خداداد و مرحوم ابوالبشر بود و می‌باشد که فطن الدوله فیلی، رئیس دفتر پدرم، نقل کرد که رضاشاه چند نفر را برای رسیدگی به وجوهاتی که فرمانفرما در دوران والی‌گری خویش از بانک شاهی دریافت داشته بود، که کل آن در حدود مدت سه سال به کمتر از ۳۰۰۰۰۰۰ تومان بالغ می‌شد، معین کرد و میرزا علی محمدخان، مسئول حسابداری فرمانفرما و خود فطن الدوله مأمور پاسخگویی شدند.

پس از رسیدگی و ممیزی به اسناد ارائه شده، هزینه‌ها قابل قبول اعلام شدند، جز سی هزار تومان که فرمانفرما نقداً پرداخت کرد تا این موضوع کلاً فیصله یابد و خود او و فرزندانش دچار گرفتاری نشوند.

پس از درگذشت پدرم شاهزاده فرمانفرما، چندین صندوق اسناد از وی باقی مانده بود که در سال ۱۳۱۸، در حضور محترم السلطنه اسفندیاری که نام وی نیز در این کتاب آمده است، صندوق‌ها باز شدند و محتوی آنها مورد رسیدگی قرار گرفت. ولی متأسفانه پس از انقلاب اطلاعاتی در دست نیست که این اسناد چه شدند. لیکن اطلاع یافتم که احتمالاً سابقه‌ای از این اسناد ممیزی شده در بایگانی اسناد بانک شاهی باقی مانده است که باید در مرکز اسناد ملی وجود داشته باشد.

در این تاریخ اکثر فرزندان فرمانفرما به سنی رسیده بودند که می‌توانستند این ماجرا را با همه جزئیات آن به خاطر بسپارند و تنها اختلاف نقلی را که من در این مورد به خاطر می‌آورم این است که مادرم مبلغ بازپرداخت شده را ۲۰۰۰۰۰ تومان می‌دانست.

در دوران والی‌گری عبدالحسین میرزا فرمانفرما، شش هزار تومان مبلغ هنگفتی بود و پرداخت آن از طریق بانک شاهی انجام می‌گرفت و امکان نداشت که کسی بتواند این مبلغ را برای استفاده شخصی به کار ببرد بی‌آنکه از طرف حکومت، که البته در جریان امر بود، مورد بازخواست جدی قرار نگیرد، چنانکه رضاشاه از آن مطلع بود.

این مبلغ حتی برای دولت انگلستان نیز مبلغ عمده‌ای به حساب می‌آمد و نمی‌توانست در زیر عنوان مبهم بودجه محرمانه وزارت امور خارجه پنهان بماند و مجلس عوام که مکاتبات و مذاکرات وزارت خارجه و ریزبودجه آن را زیر نظر داشت، از آن چیزی نداند و طبیعتاً، اگر فسادى در آن نهفته بود، موضوع توسط روزنامه‌نویس‌ها فاش می‌شد، لیکن در عمل، این پرداخت‌های منظم و آشکار، نه در ایران و نه در انگلستان هیچ عکس‌العملی را برنیانگیخت و در واقع از منبع سهم درآمد نفتی ایران کسر می‌شد.

در آن زمان، دولت انگلستان ارتشی زیر عنوان S.P.R. در فارس و کرمان بوجود آورد که فرمانفرما با آن مخالف بود و تعداد زیادی متخصصین نظامی و سیاسی انگلیسی در این منطقه فعالیت می‌کردند. و همچنین نمایندگان دیگری برای کنترل گمرک جنوب، که کلیه امور آن را در اختیار داشت و درآمد هنگفتی نیز حاصل می‌کرد، در ایالت فارس حضور داشتند و دولت انگلستان برای هزینه حفظ امنیت آنان، و باز نگهداشتن راه‌های تجاری و جلوگیری از دستبرد دزدان و خنثی کردن عملیات آلمان‌ها به فرمانفرما پرداخت می‌کرد.

تصادفاً این زمان، مصادف با روزهایی بود که خواهرزاده مورد علاقه‌ی فرمانفرما، دکتر محمد مصدق، نیز تحصیلات خود را به پایان رسانده و برای گرفتن شغلی پیش دایی خود آمده بود و مانند افراد دیگر، از این پرداخت منظم ماهانه ۶۰۰۰۰ تومانی با خبر بود و از جمله ناظران روش خرج آن بود.

* * *

جهان غربی است، ما براساس اسناد و مدارک انگلیسی، در تهمت زدن به دزدی که دستش از جهان کوتاه است و قادر به دفاع از خویش نیست، کوتاهی نمی‌کنیم و در عین حال، آن دسته از مدارک انگلیسی را که در دفاع از اوست و چهره‌ای دیگر از وی ترمیم می‌کند نادیده نمی‌گیریم، اکنون ببینیم جز نظر منفی، اسناد انگلیسی‌ها حاکی از نظر دیگری هم هست؟

۳۰۶

وزیر مختار انگلستان در ایران، مارلینگ (Marling)، طی گزارشی که در ماه مه ۱۹۱۴ به وزارت خارجه متبوع خود ارسال داشته است، اطلاع می‌دهد که: «فرمانفرما می‌خواهد با چهار صد محافظ شخصی از تهران به فارس حرکت کند» و اضافه می‌کند که: «مبلغ ۴۰۰۰۰ تومان به عنوان پوشش مخارج اداری سه ماهه به وی بپردازد که این وجه با اطلاع و به حساب دولت ایران گذاشته خواهد شد.»

اشاره به این موضوع ضروری است که اولاً تعداد کل گروه در واقع نزدیک به هزار نفر بود و این سفر چندین ماه به طول انجامید و ثانیاً متن این گزارش نشان دهنده هرج و مرج و ناامنی ایالت فارس است که والی منطقه مجبور است برای حفظ جان خویش و همراهان، ۴۰۰ محافظ شخصی، که آنها بخش مهمی از قشون ایران در فارس شدند، را به همراه ببرد و ثالثاً با توجه به آن، عمق اصلاحات بعدی فرمانفرما که این استان عمده را در زمان کوتاهی به صورت سرزمینی امن درآورد، به خوبی روشن می‌شود.

از سوی دیگر، این گزارش نشان می‌دهد که چگونه، به اصطلاح، ریش و قیچی اقتصاد ایران در دست انگلیسی‌هاست که خود رأساً قرارداد می‌نوشتند و مبلغ تعیین می‌کردند و می‌پرداختند و در نهایت، همه مخارج را نیز از بودجه ایران کسر می‌کردند. دولت انگلستان گویا بیش از ۷۰

قرارداد مجزا منعقد کرده بود.

قاعدتاً فرمانفرما، به خاطر این که دولت مرکزی، طبق سنت‌های مرسوم، مقداری از این وجه را به خود اختصاص خواهد داد، پیشنهادی می‌کند که ۳۰۰۰۰ تومان آن با اطلاع دولت ایران و طبق صورت حساب‌های ارائه شده پرداخت شود و ۱۰۰۰۰ تومان به شخص وی داده شود. در این مورد اظهار نظر وزیر مختار انگلستان، مارلینگ، بسیار جالب توجه است.

وی در نامه مورخ ۲۴-۱۱-۱۹۱۶ خود استدلال می‌کند که: «گرچه ممکن است که مقداری از این مبلغ را فرمانفرما مستقیماً به خود اختصاص دهد، لیکن مزیت سیاسی و اقتصادی حاصله، این روش غیرمستقیم را مجاز می‌شمارد.» به عبارت دیگر، انگلیسی‌ها به خوبی می‌دانستند که اوضاع از چه قرار است.

این مبلغ، ظاهراً به دلایلی که روشن نیست و احتمالاً نشان دهنده چانه‌زنی‌های سیاسی بین دولت ایران و وزیرمختار انگلستان و شخص فرمانفرما است، بعداً به ۶۰۰۰ تومان تقلیل یافت. ژنرال سر پرسی سایکس (General Ser Percy Sikes) که همیشه نیز با فرمانفرما توافق نداشت و این امر، در گزارش‌های وی به خوبی روشن است، در گزارش مورخ ۲۰-۱۱-۱۹۱۸ خود به دوراند (Durand) چنین می‌نویسد:

«حضرت والا یکی از دشوارترین وضع‌ها را دارد، زیرا میان دولت تهران و خواسته‌های ما، یعنی (تفنگداران جنوب ایران S.P.R.) قرار گرفته است و شاید تنها اوست که توانسته است این وضع را به صورت قابل قبول درآورد. بدون شک، در بسیاری از موارد و در مقابل بسیاری از خواسته‌های ما، فرمانفرما نمی‌تواند موافق باشد.»

و این در حالی است که متأسفانه و به هر دلیل، دولت انگلستان، عملاً همه امور ایران را کم و بیش تمشیت می‌کرد.

پس از انتخاب فرمانفرما به والی‌گری استان فارس، وی با نظر دولت، بر روی طرح مشترکی با وزیرمختار انگلستان به توافق رسیده است که بخشی از وظایف وی به شمار می‌آید. این طرح که در مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما چاپ شده است و نسخه اصلی آن قطعاً در اسناد وزارت کشور موجود است به قرار ذیل است:

اول - عدم مداخلات آلمان‌ها و عثمانی‌ها و کلیه متفقین، در سیاست این سوی خلیج (فارس)

دوم - جریان مال‌التجاره و باز بودن راه‌ها، بنادر به هر وسیله و ترتیب که ممکن است و تأمین راه‌ها بای‌نحوکان.

سوم - آرام کردن مملکت، اعم از شهر و بیرون و ایلات و رؤسای آنها در هر طرف و

این طرح البته در چارچوب سیاست کلی دولت ایران که طی جنگ بین‌الملل اول، بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، تهیه شده است ولی این که فرمانفرما، در یک سند که به امضای متقابل خود او و نماینده دولت انگلستان رسیده است، متحدین، یعنی آلمان و کشورهای متحد آن را با متفقین، یعنی کشور انگلستان و کشورهای متفق وی در یک کفه ترازو می‌نهد، نشان دهنده نهایت بی‌طرفی و استقلال اوست.

محققین امروز فراموش می‌کنند که از چه دوره‌ای سخن می‌گویند. سخن از روزگاری است که خزانه دولت تهی بود و برای هزینه‌های روزمره، دولت ایران از روس و انگلیس وجوهی را بر سبیل استمهال دریافت می‌داشت. در فارس ناامنی مطلق حکمفرمایی می‌کرد. قبایل با هم در ستیز بودند، راهزن‌ها، گردنه‌ها و حتی راه‌های اصلی را در اختیار داشتند و به کاروان‌ها حمله می‌کردند و به سادگی سرکشیدن جرع‌ای آب، مردم را می‌کشتند و اموالشان را به غارت می‌بردند و در سال ۱۳۳۶ هجری قمری، خشکسالی و قحطی و انفلوآنزا مردم فارس را به بدبختی رسانده بود و فرمانفرما که به یاری همین ۶۰۰۰۰ تومان‌ها توانسته بود تشکیلات اداری و نظامی ایرانی درست و استواری در فارس ایجاد کند، در ارک شهر، جلسه با حضور معتمدین شهر به پا کرد و موفق شد که مردم بی‌بضاعت شهر را از عواقب قحطی و بیماری نجات دهد. تفصیل این وقایع در مقاله‌ای که در مجله دانشکده ادبیات ایران، در سال ۱۹۶۲ به طبع رسیده، آمده است.

نصرت‌الله فتحی، نویسنده معروف کتاب «شہید ثقة الاسلام» در سلسله مقالاتی که بر مبنای اسناد به دست آمده از قونسولگری انگلستان در بوشهر، نوشته است. چنین متذکر می‌شود که در جلسه‌ای، ژنرال سایکس به فرمانفرما اعتراض می‌کند که «... حضرت والا یک پایتان را در کشتی آلمان گذاشته‌اید و پای دیگرتان را در کشتی انگلیس که هر کدام که غرق شوند، آن پا را بلند کنید و در کشتی سالم بگذارید.»

فرمانفرما، شخصی بود که به ژنرال پر قدرت انگلیس بدهکاری نداشت و در جواب می‌گوید: «خیر آقای ژنرال، اشتباه شما در این جاست. چون هر دو پای من در خاک ایران است و همان‌جا هم خواهد ماند.» این مطلب به وسیله سبرلشگر محمدحسین فیروز که در جلسه حضور داشت به دفعات گزارش شده است. تصویری از اصل سند نیز ضمیمه مقاله حاضر است. برخلاف نظر نویسنده که فرمانفرما مجبور می‌شود فارس را ترک کند، خودش به دفعات استعفا می‌کند.

پس از این که فرمانفرما چند نامه استعفا می‌نویسد، نخست‌وزیر وقت، مشیرالدوله پیرنیا در

تاریخ هشتم محرم ۱۳۳۹ قمری چنین تلگراف می‌کند:

«... مقصود از زحمت‌افزایی این است که مجرد استعفای حضرت والا بدون ذکر دلیل، مقنع نیست. اگر مطلبی هست بفرمایید که در هیأت وزرا مطرح و به قدری که در حدود امکان است مساعدت به عمل آید.»

بار دیگر فرمانفرما اظهار می‌کند: «اشخاصی مایل هستند در امور سیاسی دخالت کنند که بنده با آنها توافق ندارم (در تلگراف‌های بعدی اشاره به خارجی‌ها می‌شود). صلاح دولت را هم بر آن می‌دانم که استعفای بنده را قبول نمایند...»

وقتی فرمانفرما، به استعفای خود از والی‌گری فارس بیش از حد اصرار می‌ورزد، نخست‌وزیر وقت در پاسخ وی چنین تلگراف می‌کند:

«نظر به اصرار در استعفا و خستگی که متواتراً در این چند روزه فرموده‌اید، با نهایت اکراه استعفای حضرت والا را پذیرفته و امیدوارم به طریق دیگری از وجود محترم استفاده شود.»

اگر فرمانفرما والی نامحسوس بود که فقط به نیت خدمت به دولت انگلستان در استان فارس حضور داشت، قاعدتاً دولت مرکزی مدت‌ها پیش عذر او را از سمت والی‌گری خواسته بود و اگر از انجام چنین امری، به هر دلیل، عاجز بود، حداقل نخست‌وزیر کشور در تلگراف جوابیه خود از عباراتی چون «اصرار در استعفا» و «متواتراً» و «با نهایت اکراه» بهره نمی‌گرفت.

آیا برای نویسنده محترم عجیب نمی‌نماید که فرمانفرما اینک که سراسر خطه فارس امن و آرام شده است و والی‌گری دیگر زحمت زیادی نمی‌طلبد، به اصرار ۶۰۰۰ تومان درآمد را رها کند و به اصرار از این سمت استعفا دهد؟

شاید اسناد انگلیسی بر نکته‌ای خلاف این اشاره داشته باشند، ولی استدلال یک محقق بی‌طرف و هوشمند به نتیجه‌گیری می‌رسد.

در یک صد صفحه آغاز این کتاب نویسنده پیاپی از واژه «فساد» (corrupt) استفاده کرده است. لازم است ببینیم که این لفظ از دیدگاه یک ایرانی در ۸۰ سال پیش، چه معنایی داشته است.

تردید نیست که مفاهیم کلمات نیز مثل هر پدیده فرهنگی دیگر، دچار تغییر و تحول می‌شود چرا افراد این دوران فاسد خوانده می‌شوند اما از زمامداری سیدضیاء که یکی از عمال شناخته شده انگلیس‌ها بود دیگر از این واژه استفاده نمی‌شود. آیا این نیست که در اسناد انگلیس این شخص فاسد به حساب نمی‌آید؟ و دیگران هم به همین منوال؟

لفظ فساد برای انسانی که در پایان قرن بیستم و در یک کشور دموکراتیک زندگی می‌کند و یا مفاهیمی نظیر: دولت مقتدر مرکزی، امنیت در قلمروی مملکتی، بودجه ملی، انتظامات، دادگستری و نظایر آن آشناست، مفهومی دارد که بدون شک، با آن چه شنیدن این لفظ در ذهن

یک ایرانی توسط یک قرن پیش متبادر می‌کرد، تفاوت‌های بنیادین دارد.

پس از آن که رضاشاه، کشور ایران را بر پایه قوانینی که از مقررات جاری دولت‌های بلژیک و فرانسه اقتباس شده بود، دور یک حکومت مرکزی قوی متمرکز کرد، دولتی ایجاد شد که یک بودجه سالیانه داشت که از منابع روشن و قانونی کسب درآمد می‌کرد و از طریق اشخاص معین و قانونی و برای موضوعات روشن و قانونی هزینه می‌نمود.

وزرا و استانداران و سایر کارمندان مسئولیت‌دار، به جز حقوق شخصی، برای مصارف حیطة اقتدار خویش، اعتبار دریافت می‌داشتند و اسناد خرج را برای بررسی به دولت مرکزی تسلیم می‌کردند. در کشور مقررات روشنی وجود داشت که تجاوز از آنها، چنانچه به منظور کسب نفع شخصی بود، فساد نامیده می‌شد و شخص فاسد البته طبق قوانین دادگستری به مجازات‌های درخور عملیاتش محکوم می‌شد.

ولی پیش از آن، چنین اصولی در کشور وجود نداشت. استانداران، از حکومت مرکزی پولی دریافت نمی‌داشتند و همچنان که پیش از این نیز مذکور افتاد، نه تنها می‌بایست وجه برای همه هزینه‌های خود و منطقه زیر فرمان خود را شخصاً تحصیل نمایند، بلکه موظف بودند که مبلغ قابل توجهی نیز برای حکومت مرکزی ارسال دارند.

این رسم کار بود و استانداران، جز به وجدان خویش و به دولت، به کسی جوابگو نبودند و عبدالحسین فرمانفرما نیز کاری جز این نکرده است.

چنان که نویسنده به خوبی می‌داند، مطالب این کتاب تنها از اسناد انگلیسی به دست آمده است که در قضاوتشان بی‌نظر نبودند. پس این گونه اسناد را بی‌طرفانه نمی‌توان پذیرفت و در این صورت استدلال ساده‌ای نشان می‌دهد که اظهار نظرهای نویسنده که تقریباً به تنهایی بر پایه این گونه اسناد قرار دارد، واقعیت را نمایان نمی‌کند و آن رجال را که استقلال و تمامیت کشور را در یکی از دشوارترین ادوار تاریخ ایران که هر یک از کشورهای اروپایی پی‌گسترش مستعمره‌های خویش بودند، حفظ کردند. این گونه افراد را نباید فاسد و ندانم‌کار خواند و گستره این اتهام را به بعضی از مهمترین و خوش‌نام‌ترین رجال ایران به کار گرفت، مانند:

قوام‌السلطنه که آذربایجان را به ایران بازگرداند.

مدرس که بدون شعور سیاسی وی ایران هرگز صاحب قوانین مدون مدنی نمی‌شد.

وثوق‌الدوله‌ها و جز اینها.

در این نوشته بحث از کردار و رفتار و یا خدمات عام‌المنفعه رجال از جمله فرمانفرما که انستیتو پاستور را در زمان احمدشاه بنیان گذاشت، نیست و جای دفاع از پادشاهان قاجار که پیش و تا اندازه‌ای پس از قوانین مشروطیت حکومت می‌کردند و املاک شخصی نداشتند نیست. آنچه

معروف به بیوتات سلطنتی است که شامل شکارگاه‌ها و قصرها و جز اینها بود متعلق به دولت بود و صورت ریز آن در وزارت دارایی موجود است زیرا همیشه این بیوتات وابسته به دولت بودند و هزینه‌های آنها زیر نظر وزارت دارایی خرج می‌شد. این نکته را به طور اختصار آورده‌ام زیرا پدر نویسنده در خاطرات خودش به هرج و مرج، نامنظمی و خطرات مسافرت در داخل ایران به تفصیل متذکر شده است.



تحقیقات تحلیلی تاریخی، در ایران و میان ایرانیان، کاری تازه است و نظامات آن هنوز جا نیافتاده است. بی شک محققان آینده بی طرفانه‌تر به حوادث خواهند نگریست و شرایط زمان و مکان را بیشتر ملحوظ نظر خواهند داشت و در نتیجه خدمتگزاران واقعی ایران، ارج و مقام در خور خود را باز خواهند یافت.
مأیوس نباشیم.

منتشر شد:

زندگی

جای دیگری است

نوشته:

میلان کوندرا

ترجمه: پانته‌ا مهاجرکنگولو

نشر تنویر - مرکز پخش: کتاب ادیب - تلفن ۶۴۰۸۰۵۱